



۲۰۱۷/۰۴/۰۶



ف، هیرمند

فاصله ناسیونالیزم معاصر و پوپولیزم

زمان ما زمان بیرو بار و تیله گکان است که بسیاری از روند ها، تمایلات و گرایش ها با هم "گد" خورده و در همدیگر خلط شده و زمانی با هم آمیخته اند؛ در حالاتی این در هم آمیختگی، شگفتی های پیشرونده ای را خلق کرده اند. و در وضعیت های هم باعث ایجاد موانع جدی و واپسگرایی پیچیده ای شده اند.

آمیزش ناسیونالیزم معاصر که گرایش عمده راست افراطی زمان ما را در کشور های پیشرفته تشکیل می دهد و پوپولیزم که به ابزار تحقق عملی این ناسیونالیزم مشابه است، نوع آمیختگی عقبگرایانه ای را به تصویر می کشد.

زیر نام ناسیونالیزم معاصر در دنیای فعلی ما با نوعی ناسیونالیزمی مواجه هستیم، که محور اصلی مشی راست افراطی جوامع پیشرفته سرمایه داری و صنعتی قرار گرفته است؛ این تمایل، گرایش دولت های دوران انقلاب صنعتی اروپا نیست که به دنبال تشکیل دولت های ملی بودند و رقیب شان در آن زمان تمایلات فرتوت جوامع کهنه و یا فئودالی بود، این ناسیونالیزم بیمار، بی وقت و فرا زمانی در صدد تخریب و یا ساختن چیست...؟ چرا بیمار چون که حرف و عملش متفاوت اند و حرف ها بیشتر به هذیان و یاوه یک بیمار می مانند، چرا بی وقت...؟ چون که در دوران موجود، تمایل کهنه و ماقبل سرمایه داری مطرح نیست که با آن ظهور بی وقت ناسیونالیزم فعلی توجیه پذیر گردد، از جانبی تمایلات مثبت به سوی عمومیت و همگانی شدن میرود، ولی این ناسیونالیزم، دولت های متحد و باهم همبسته را به انزوا فرا می خواند تا در لاک ملی خودشان منقبض گردند. چرا فرا زمانی...؟ چون که این تمایل ظاهراً عکس العملی در برابر "جهانی شدن" قلمداد می شود.

به یاد گفته "امبی سیزر" می افتم که در گفتارش "در باب استعمار" فرموده بود: « تمدنی که از حل قضایای که ناشی از وجود خود اوست عاجز بماند تمدن ناتوان است... » آری جهانی شدن اگر دد و آماج این ناسیونالیزم نوع جدید باشد - که ظاهراً شعار هایش هم تماماً ناسیونالیستی است - این پدیده جهانی شدن با انزوای دول، مرفوع نه شده و نمی توان جلو اش را گرفت، این پدیده، خود محصول نظام تولیدی جهانی و حاصل پیشرفت تکنولوژی بخصوص صنعت دیجیتالی است که مرز های مخابراتی و اطلاعاتی کشور ها را در هم نوردیده است و نیز محصول استراتژی های توسعه طلبانه و بی ثبات شدن و یا بی ثبات سازی مناطق مختلف جهان است، گسترش غول آسای تولیدات مناطق متعدد دنیا و سرازیر شدن آن به سایر نقاط جهان، تغییرات اقلیمی، ناامنی مناطق وسیع شرق میانه و جنوب آسیا، شمال آفریقا، باعث نقل و انتقالات گروه های وسیع انسان ها به سرزمین های بالنسبه امن در اروپا و سایر نقاط آرام جهان گردیده و در بازار های کار این ممالک در برابر کارگران اصلی این کشور ها، به حیث رقبای ارزان قیمت متبارز گردیدند، این وقایع سبب ایجاد حس خارجی ستیزی xenophobia در این مناطق آرام نیز شده است، این

ها در گام نخست عوامل ظهور این ناسیونالیزم شمرده خواهد شد، بیماری ناشی از وضع ناهنجار برون آمده از عواقب نظام مسلط اقتصادی - سیاسی در این مناطق.

در چنین شرایطی است که پوپولیزم به حیث ابزار، در دست این ناسیونالیزم نو از راه آمده، قابل استفاده دانسته می شود تا امکانات دسیسه کردن توسط عناصر دست راستی بر علیه خود مردم را به طور سهلی برای خود فراهم نماید و این دسیسه از ربودن آرای مردم آغاز میگردد. ولی این توطئه قبل از اجرای آن، نیاز به عوام فریبی گسترده دارد این عوام فریبی با دروغ های خوب چیده شده، و آراسته با باغ های سرخ و سبز ساخته می شود، چنین روشی خصلت تقریباً مرکزی پوپولیزم است چه در امریکا به اجرا درآید و چه در برتانیه.

چگونه "پوپولیزم" ابزار اجرای این تمایلات قرار میگیرد...؟ یکی از خصلت های خیلی برجسته و قابل دید و تشخیص پوپولیزم (حال عوامزدگی)، سطحی نگری، ظاهر باوری و ناتوانی در درک عمیق علمی قضایا است، به همین جهت در پوپولیزم برای تحلیل و ارزیابی، قضایا و اهداف کوتاه نظرانه آن، روش علماً تنظیم شده به کار گرفته نمی شود، پوپولیزم تُنک حوصله است.

گروه های محیل و چالاک سیاسی و مخصوصاً همین ناسیونالیست های معاصر جوامع پیشرفته با استفاده از همین نقطه ضعف عوام بهره برده و با شعار های بسیار گیرا، جذاب و خواستنی پوپولیستی گروه های وسیع مردم عادی را به دنبال خود می کشانند و بعد از اینکه آرای آنان را بدست آوردند، برای تأمین و توسعه منافع اقشار و طبقات متعلق به خودشان (مالکان سرمایه های عظیم) مشغول می شوند که این غرض هم به آسانی میسر نیست، چرا که تحولات ناشی از انزوای ملی و منطوقی و پیامد های آن سهل بودن این مأمول را دشوار خواهد ساخت. پوپولیزم در ایالات متحده امریکا، در برتانیه ابزار اصلی همین نیروهای رجعت پسند قرار گرفت، با نیرنگ آرای مردم را به نفع خود و بر علیه خود مردم به کار گرفتن در آن کشورها جریانی است که جلوگیری آن هم کار ساده ای نیست، تبلیغ وسیع میان مردم و آنان را به واقعیت ناسیونالیزم پیش روی شان، آشنا ساختن خیلی دشوار هم است. اما با آنهم تعداد کثیر مردم به گرایش های متعلق به خود شان و خبره گان شان اعتماد دارند، به عبارت دیگر استدلال ها و بیانات مستدل و قاعده مند تا حدودی مانع این جریان عقب گرا خواهد شد، زیرا مردم تا حدودی به ارزیابی های روشنگران شان اعتماد می کنند.

ناسیونالیزم افراطی موجود برای اثبات صحت خود به ابزار های عوام فریبانه دیگر مانند بحث "هویت" نیز متوسل می شود، این تمایل متحجر، از هویت هم درک فوسیل شده ای دارد، گمان نمی کنم، در جریان این همه تغییراتی که در جهان ما روی داده است هویت ها همان طور با معیار های کهنه و زنگ زده که از سر روی آن خاک و گرد زمان زدگی و تعصب فرو می ریزد، مشخص و اندازه گیری شوند، هویت ها در این گیر و دار تغییرات، با عناصر جدید سنجش و تشخیص خواهند شد؛ درست است که ما اساسات جوهری و ذاتی خصایل خود ما را محور قرار خواهیم داد ولی متباقی عناصر متحول هویت در دوران شدیداً در حال تغییر دائمی، نمی تواند مسکون و مسکوت بمانند. ناسیونالیزم معاصر جوامع پیشرفته که تمایل راست افراطی گردیده است، هویت را نیز شعار خود قرارداده است: «های مردم احتیاط کنید، اصل و نسب تان گم و نیست می شود، برای حفاظت هویت تان خود را در چهار دیواری اوطان تان محکم مواظبت بکنید، و نیز دیگران را نگذارید، در اوطان تان مسکن گزین گردند، این ها هویت های تان را به غارت می برند و شما بی هویت خواهید شد و شما "مزایا" و "برجستگی های تان" را یعنی "برتری

های "تان را دیگر از دست خواهید داد و دیگر قادر نه خواهید بود، نیرومند ترین، قوی ترین، و ثروتمند ترین مردم دنیا باشید...» این است آن دساتیری که ناسیونالیزم افراطی معاصر در شعار هایش آشکارا تبلیغ می کند؛ « به نام عوام! ما دیگر خود ما برای خود تصمیم میگیریم ما در تصمیم خود هویت خود را متباز می سازیم » این است برتری جویی که حیف دیگر میسر نیست و می شود گفت جار زدن آن هم در جوامع پیشرفته معاصر خیلی خندآور، ارتجاعی و بر علیه تمایل تاریخ دنیا ست، مگر نه خود همین نظام حاکم و سیستم تولیدی آن دنیا را در کام جهمی "جهانی شدن" نه انداخته است...؟ اما حالا از ثمرات و عواقب ناشی از آن به ستوه آمده است و قادر نیست، آنأ بر آن مسلط شود و بر مشکلات آن فایق آید.

این ناسیونالیزم نوع جدید هم تا دل ما بخواد آراسته به "تنگ نظری" است، تمایل "تیریزا می" در برتانیه را مثال بیاوریم؛ با طرح "خود باوری و خود گرایی" و جدایی از اروپا، خواست مردمش را به بهشت فراوانی و زندگی راحت و خود کفایانه ای ببرد، مگر چی شد که عواقب سخت اقتصادی، شغلی، تولیدی، اسعاری و... را با کوتاه نظری و "تنگ نظری" نه دیده بود... در همین مثال است که تناقضات نیاز های راست افراطی مدعی ناسیونالیزم و چرخ دوران اقتصادی موجوده دنیا ظاهر می شود، و خصلت های عقب گرایانه و تنگ نظرانه این تمایل آشکار میگردد، مگر تا هنوز نیم بزرگ عواقب این شوق کردن های "خود باوری" متحجر در راه است؛

مگر این ناسیونالیزم، مدعی برگرداندن هویت ملی و متحد ساختن انگلیس ها، به سد تمایل تجزیه طلبانه اسکاتلند هم مواجه است. برقراری، انفاذ و باز نگری تعرفه های گمرکی و سقوط هرچه بیشتر پوند استرلینگ و قضایای بحران زای دیگر، آن سری از این سلسله است که تا هنوز ظاهر نه گردیده و زیر لحاف است.

آقای ترامپ هم زور رئیس جمهوری است، با منطق پوپولیستی عربیان، ظاهراً برای اشتغال مجدد کارگران معادن ذغال سنگ، استفاده از انرژی های مسموم کننده اتماسفیر زمین را مجاز اعلام می کند، اما در واقعیت برای فابریکات همقطارانش انرژی ارزان و مساعد را فراهم می سازد، کارگران که در این جریان به پوپولیزم گرفتار آمده اند، شاد می گردند که دونالد ترامپ به عهدش وفا کرده است.

بی توجه به این که امروز و فردای مسموم سازی محیط زیست، که میلیون ها انسان در همان قاره و قاره های دیگر بلکه در تمام سیاره به فاجعه های مواجه شوند؛ به خشک سالی ها، طوفان ها و بارش های سیلاب آور، قحطی مواد اولیه زندگی، تغییرات جدی وضع جوی که حیات را برای تمام زنده جان ها منجمله انسان ها دشوار و در حالاتی غیر ممکن می سازد، و خود کارگران موصوف امریکا از شر این مصائب نیز در امان نمی مانند، می بینیم که استخدام کارگران معادن ذغال سنگ در امریکا به چه قیمتی بدست آمده خواهد بود.

چنین است اوضاع فعلی ناسیونالیزم معاصر در جوامع مدرن که ممکن است روزی دامنگیر بسیاری از کشور های مربوط گردد و یا هم شاید تمایلات پیشرونده و در حال تکامل که ظرفیت مسلط شدن بر اوضاع و مدیریت تغییر اصولی بحران را داشته باشند، سهم اساسی شانرا بر وضعیت به جا بگذارند.

ناسیونالیست های مورد بحث، اتحادیه اروپا را مانع تحقق اراده مستقل ملل خود شان معرفی می کنند، در حالیکه مردم این سر زمین ها از وجود و حضور اروپای متحد هم در عرصه های امنیتی و نیز در حوزه های اقتصادی و تأمینات اجتماعی منفعت می برند، اروپای متحد در واقعیت امر مانع تحقق نیات آزمندانه همین راست افراطی است که به صورت متحد در برابر آن استادگی می نماید.

مخصوصاً همینکه اروپا به فکر "اجتماعی شدن" خود افتاد، مصیبت های ناسیونالیزم ظاهر شد؛ اروپای سرمایه و اروپای اجتماعی در نظام ساختاری واحدی قرار دارند ولی اهداف متفاوتی را دنبال می کنند این تفاوت اهداف آینده همبسته ماندن آنها را در حاله از تردید قرار خواهد داد، ترکیب نامتجانس کشور های متحد اروپا، ثروتمندان غرب و فقرای شرق و در این میان بعضاً تیارخور های هوشیار که خویش را یک بغله بر گرده اروپا انداخته اند. خطوط این تردید را درشت نشان می دهد این حالت از نقاط ضعف این اتحاد شمرده خواهد شد، کشورهای که بر اساس قرارداد اتحادیه، طی سال ها، میلیارد ها یورو را بنام کمک دریافت کردند. این وضعیت از نگاه صاحب نظران، اقتصاد کشورهای کمک گیرنده را تنبل ساخته و وجود چنین گرنتی باعث کاهش شتاب اقتصادی در آنها خواهد شد.

اروپای اجتماعی در فکر تعدیل فقر و ثروت است که فرصت های متحد شدن عادلانه مردم اروپای بری را به میان می آورد، تعدیل فقر و ثروت به صورت منصفانه آن تمام باشندگان این قطعه را در ادامه زندگی باهمی و همبسته ذینفع می سازد، اما روش مثال فوق راهی به سوی تعدیل فقر و ثروت نمی برد.

اروپای سرمایه در فکر تحقق افزایش گراف منافع اش در این اتحاد است البته این هدف هم در محتوای معاملات دول اروپایی به حیث یک واقعیت مد نظر است، ولی نه به حیث یگانه هدف با هم بودن.

ملت های این کشور ها در وضع کنونی در برابر آزمون های بزرگ ناشی از ظهور این پدیده پیچیده ملی گرایی قرار گرفته اند، آنچه از مشاهده و ملاحظه اوضاع فعلی جهان در رأس کشور های پیشرفته منتج می شود آنکه این ملت ها در مرحله ای از تاریخ در حرکت اند که تحولات مهمی را پیش رو دارند...

